

نگاهی به بینش انتقادی عطار نیشابوری

دکتر بتول فخر اسلام^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۱)

چکیده

عرفان پویای عطار بی‌اعتنا به سرنوشت انسان‌ها نیست. عطار نیشابوری در مثنوی‌ها و دیوان خود نگرش انتقادی خاصی دارد و هم جامعه، هم حاکمان و هم ویژگی‌های اهریمنی و ناپسندی که هویت انسانی را به خطر می‌افکند، به انتقاد می‌گیرد.

در این پژوهش، به مهم‌ترین دیدگاه‌های انتقادی عطار در حیطه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به شیوه توصیفی و تحلیلی پرداخته شده است و به نظر می‌رسد که عطار نسبت به عارفان دیگر بیشتر به کاستی‌های اجتماعی توجه و انتقاد داشته است.

واژه‌های کلیدی: انتقاد، عرفان، عطار.

در روزگاری که جهان، به «مُصِیبت نامه» ای بی‌پیر مانند است و انسان، «اسرارنامه» ای شده است که هیچ دستی، توان آن را ندارد که هویتِ چهل تکهٔ انسانی‌اش را با چلهٔ نشینی و چهل منزل پیمایی، در کنار هم بنشانَد و بنشیند، گریزی به سخنِ فرزندگانِ دل آگاهِ پیشین، چونان عطار نیشابوری که «منطق الطیر» آگاهی و دل‌رامی است، می‌تواند گذرگاه خوبی باشد برای درک «الهی نامه» های هستی که پیرامون ما هست و ما نمی‌بینیم.

جهان‌بینی عطار در قلمرو «درد» پیچیده شده است و گویی قلبش با گره «درد»، به قوت القلوب، قلمه خورده است که از قلمش، عطر سحرآمیز «عشق» تراوش می‌کند و نام «شعر» به خود می‌گیرد.

درد عطار تنها در وادی پرشکوه عشقی متعالی و معشوقی ملکوتی پایکوبی نمی‌کند؛ دردهای دیگری هم وجود دردمند عارف نیشابور را می‌سوزاند که خشم و افسوس او را برمی‌انگیزد. این دردها را «خلق» زمانه‌اش بر جان وی نشانده‌اند و این گونه است که عارف سرگشتهٔ خدا، سرگیجه‌های خلق را بر نمی‌تابد و دل می‌سوزاند.

عطار، عارف بریده از خلق نیست؛ اگرچه بانگ برمی‌دارد که «سیمرغ وار از همگان غزلتی طلب» لیک خودش بسان سیمرغی مهربان جامعه از خود و از هرسو رانده شده را به منقار «وجدان» خویش می‌گیرد و آسمان «عشق» و «آگاهی» را به چشم‌های خوابالوده شان نشان می‌دهد. در روزگاری که شاعر در چهارسوی جهان، یک دوست و وفادار نمی‌یافته است و همه خفته و خودپرست بودند و به گفتهٔ عطار همه سر دستار داشتند، تنها راه نجات جامعه را پیوند با «عرفان» و «رندی» می‌خواند. عرفانی که بی‌اعتنا به سرنوشت انسان‌ها نیست. عرفان ارزشمند عطار، عرفان گوشهٔ خانقاهی نیست؛ بلکه عرفان پویا و روانی است که از دل جامعه می‌گذرد تا به حقیقت مطلق برسد.

عطار نیشابوری در روشنگری مردمی که به مداحی‌های چاپلوسانه خو گرفته‌اند و بی‌نیازی و والاهمتی را به دیار فراموشی تبعید نموده‌اند، روش زیستن خود را یادآوری می‌گردد و اشاره‌وار به انتقاد از جهل جامعه‌اش می‌پردازد:

هست خلقی بی نمک بس بی‌خبر / لاجرم زان می‌خورم خونِ جگر
 چون ز نان خشک گیرم سفره پیش / تر کنم از شور وای چشم خویش
 از دلم آن سفره را بریان کنم / گه گهی جبریل را مهمان کنم
 من ز کس بر دل کجا بندی نهم؟ / نام هر دون را خداوندی نهم؟
 (منطق‌الطیر، ۲۵۲ و ۲۵۳)

عطار بی پروا بر مردمی که کورکورانه و لبریز از نادانی و عطشِ دنیا زدگی، فرمانروایانِ روزگارشان را می‌ستایند، تازیانه «خردمندی» می‌زند و شجاعانه مردم و حاکمان ایرانِ معاصرش را این گونه معرفی می‌کند:

خلق را در امور دنیاوی / زیرک و خرده دان همی یابم
 رفت نسلِ کیان کنون بنگر / که کیان را کیان همی یابم
 بر سر یوسفانِ کنعانی / دو سه گرگی شبان همی یابم
 بر سر هر خری که گاو سرست / رایتِ کاویان همی یابم
 زندگان، مردگانِ بی‌خبرند / مردگان، زندگان همی یابم
 (دیوان عطار، ۷۹۳ و ۷۹۴)

هم‌چنین در جایی دیگر از «منطق‌الطیر» جاه‌طلبی و مقام‌جویی و کبرورزی را می‌نکوهد و انصاف دادن را بهتر از «عمری در رکوع و سجود» دانسته است:

مُلکِ مطلبِ گر نخوردی مغز خر / مُلکِ گاوان را دهند ای بی‌خبر
 خود فتوت نیست در هر دو جهان / برتر از انصاف دادن در نهان
 (منطق‌الطیر، ۱۲۲ و ۱۴۸)

به راستی شعر انتقادی عارف بزرگ نیشابور، یادآورِ شعرهای شاعر منتقد، سیف فرغانی است و صراحتی کم‌تر از آن ندارد:
 در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت / این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
 این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید / نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
 (دیوان سیف، ۲۱۷ و ۲۱۸)

عطار مردم روزگار خود را «گرگ پیر»، «خفته و غافل»، «منافق و مست» می‌خواند. جامعه معاصر عطار فریفته ابزارهای ریاکاران شده بودند؛ ریاکارانی که با دلق و عصا و خرقة و تسبیح اعتقاد مردم را با خود به ورطه ریاکاری برده بودند. عارف بزرگ نیشابوری از یک سو مردم و از سویی دیگر این دغل بازان مذهبی را در تنگنای توفان و رگبار انتقادهای خود قرار می‌دهد.

شوریده نیشابور بیش از هر شاعر و عارفی دیگر به انتقاد روشن از صوفیان ریاکار پرداخته است. او با بیان نبود صوفی و وارسته حقیقی در جامعه دو هدف را در نظر داشته است: یکی آن که با روشن شدن ماهیت صوفیان جامعه، ایمان مردمی و اعتقاد ملت به آنان را از میان ببرد تا پشتوانه فکری و مالی مردمان از صوفیان برداشته شود؛ دیگر آن که صوفیان به خود آیند و از روش ریاکارانه و سودجویانه خود دست کشند:

اندر میان صُفّه نشینان خانتگاه یک صوفی محقق پرهیزگار کو؟
مردانِ مرد و راهنمایان روزگار زین پیش بوده اند درین روزگار کو؟

(همان: ۵۷۲)

در بینش انتقادی شوریده نیشابور، گستره ریا با گسترش غفلت همراهی می‌کند. او عمری را که در کودکی اش غافلی، در جوانی اش، دیوانگی و در پیری اش درماندگی و خرف شدگی است، عمری به جهل آراسته و بی حاصل می‌داند. چنین سیر زیستن، ناچار چنان جامعه‌ای را نیز به دنبال می‌کشد.

عطار بارها نگاه انتقادی اش را به انسان جلوه‌گر می‌سازد. اینکه عشوه ابلیس از تلبیس آدمی است و آرزوهای آدمی، ابلیس‌های اوست و چه حیف که موجودی چنین ارزشمند، در بند خواهش‌های حقیر و گذراست. عطار تضاد معرفت جان را با لذت‌های جسمانی بیان می‌دارد و خور و خواب و آزمندی و جستجوی کام و رامش را با بهای آزرده دیگری به شدت نکوهش می‌کند:

چون کرم پيله بر تن خود بیش ازین خرسند گرد و رنج جهان بیش ازین

(دیوان، ۷۶۸)

افزون بر یادآوری و تأکید بر ارج انسان، عطار فرزانه، چونان روشنفکران و روشنگران به ارزش وجودی «زن»، چه در پیکره حکایت‌ها و شعرها و چه در باورهای خویش، اشاره می‌کند. در آثار او «زن»، رمز آفرینش و تجلی اسماء الهی و گنجینه این اسماست که همه را یک جا در خود جمع کرده و راه یافتن به دنیای علم و معرفت و حقیقت فقط با دستگیری او میسر می‌گردد». (حجازی، ۱۳۸۳: ۱۳)

به راستی «در هنگامه بیدادزایی که شاعران بدان مایه، فروافتادگی می‌نمودند که پاره یاقوتی ستایشگر هر ناکس باشند و پیشانی شعر را به فرودین پایه بسایند تا زری گیرند و بر مسندی نشینند، عطار با اندیشه روشن خود مردم را رهبری می‌کرد تا به خدا روی آورند و در سایه یگانگی و دوستی پناه گیرند و می‌کوشید تا به مردم بفهماند که دل را خانه عشق سازند؛ در برابر ناکسان زانو نزنند؛ به نانی جانی را آزرده نکنند و به خوانی، سر بر سفله فرود نیاورند؛ دل به پاکی بسپارند و همه خوبی و مهر گردند». (حکیمی، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

هفت شهر عشق عطار، آن زمان دروازه‌هایش بر آدمی گشوده می‌شود که نکته‌های انتقادی وی در ماهیت وجودی انسان به ژرفی یافته و دریافته شود تا با «عشق» بتوان ترک‌های دیواره‌های هویت انسانی را مرمت کرد.

«کوشش عطار در منطق الطیر بر آن است که مانند همه عارفان بگوید که انسان همان چیزی است که در طلب آن است». (همان: ۱۶۹) و چه حسرت باریست که با وجود والایی مقام در آفرینش، آدمی در طلب چیزی کم‌تر از خویش افتد و این جاست که نگاه انتقادی دل‌آگاه نیشابور، بر جامعه انسانی در فراسوی زمان‌ها و مکان‌ها سایه می‌افکند.

نتیجه

عطار نیشابوری، دنیا و جاه و مقام دنیوی را بی ارزش‌تر از آن می‌داند که انسان بخواهد به دلیل دست‌یابی به آن، بخشی از منش والای انسانی خود را فدا کند. همچنین به جامعه گوشزد می‌کند که غفلت و نادانی آنهاست که زمینه را برای سوء استفاده ریاکاران مذهبی و حاکمان فراهم ساخته است و پندهای مناسب خود را هدیه می‌بخشد.

فهرست منابع

۱. حجازی، بهجت السادات، (۱۳۸۳)، *انسان کامل در نگاه عطار*، نشر ایوار، مشهد.
۲. حکیمی، محمود، (۱۳۸۶)، *ما از پی سنایی و عطار آمدیم*، لوح زرین، تهران.
۳. ریتز، هلموت، (۱۳۷۴)، *دریای جان*، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی و دکتر مهرآفاق بایبودی، انتشارات هدی.
۴. سیف فرغانی، سیف الدین ابوالحامد محمد، (۱۳۶۴)، *دیوان سیف فرغانی*، به تصحیح و مقدمه ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ دوم.
۵. عطار، فریدالدین محمد، (۱۳۶۵)، *منطق الطیر*، به کوشش سید صادق گوهرین، چاپ چهارم.
۶. -----، (۱۳۷۴)، *دیوان عطار*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.